عکس: امیر جدیدی، شرق

گفت‌وگو با امیر جدیدی، بازیگر فیلم‌های «اژدها وارد می‌شود» و «پایان خدمت»

انتهای مسیرم، نقطه ندارد

فرانک آرتا

امیر جدیدی با وجود اینکه چند سالی است وارد سینما شده، ولی تا امروز کارنامه خوبی در عرصه بازیگری از خود به جا گذاشته است. فیزیک مناسب، صدای تربیت‌شده و وسواس در انتخاب نقش‌ها از او بازیگری ساخته که به نظر می‌رسد در آینده بسیار نزدیک به یکی از ستاره‌های سینمای ایران تبدیل خواهد شد. فقط کافی است این مسیر را با دقت و ریزبینی همچنان ادامه دهد تا به جایگاه شایسته خود برسد. با او به بهانه اکران دو فیلم «اژدها وارد می‌شود» و «پایان خدمت» گفت‌وگو کردیم.

قبل از پرداختن به جزئیات بازی‌تان، برایم جالب است یک بازیگر جوان در دو فیلم یک کارگردان و در دو موقعیت متفاوت که ربطی به هم ندارند، حضور مؤثر و تعیین‌کننده‌ای دارد و جدای از بحث اینکه از سوی کارگردان انتخاب شده، خود بازیگر هم درانتخاب‌هایش دقت می‌کند؛ مثلا فیلم‌نامه فیلم «پایان خدمت» با وجود پتانسیل‌هایی که داشت، می‌توانست بهتر کارگردانی شود، بااین‌حال یکی از نقاط مثبت فیلم حضور شما بود. نکته دیگر این بود که کارگردان فیلم، حمید زرگرنژاد، می‌گفت بعضی از تهیه‌کننده‌ها اعتقاد داشتند این فیلم «کله» ندارد که منظورشان بازیگر سرشناس بود! اما خوشبختانه در عمل عکس چنین تحلیلی اتفاق افتاد! چون به نظر می‌رسد مسیر سینمای ایران با تحلیل‌های کهنه و قدیمی دیگر منطبق نیست؛ یعنی فیلم‌ها به شکل کلیشه‌ای که حتما باید هنرپیشه‌ای شناخته‌شده داشته باشند، چندان فروش نمی‌کنند و برای فروش بالا به المان‌های دیگری نیاز دارند؛ مثلا در نسل جدید بازیگران معتقدم شما و نوید محمدزاده قابلیت بازی در نقش اول را دارید؛ درحالی‌که برخی از ستاره‌های سینما از نظر توانایی در چنین جایگاهی قرار نمی‌گیرند.

ممنونم. این نظر لطف شماست.

چه شد در فیلم «پایان خدمت» بازی کردید؟

چون نقشم را دوست داشتم، بازی کردم.

دوست‌داشتنِ نقش یعنی چه؟

آقای زرگرنژاد، فیلم‌نامه را برای من تعریف کرد و ذهنیتی را که از فیلم‌سازی داشت، برای من گفت. حس خوشایندی به من دست داد. انگار فیلم را دیده بود و تعریف می‌کرد. هیچ کجای فیلم برایش گنگ نبود و می‌دانست می‌خواهد چه کار کند. همه‌چیز را خیلی خوب جواب می‌داد و به فیلم‌نامه کاملا مشرف بود. داستان هم طرح خود ایشان بود.

البته فیلم‌نامه آن را بهروز افخمی نوشته است.

بله. نقشم را خیلی دوست داشتم. نقش یک سرباز ترک که در شیراز خدمت می‌کند و درگیر داستان‌هایی می‌شود.

شما در آن مقطع که در این فیلم بازی کردید، تازه کارتان را شروع کردید؟

سومین کارم بود.

برای مثال پاشنه آشیل اغلب بازیگران جوان، فن بیان و لهجه آنان است. مردم کشور ما، به دلیل تنوع قومیت‌ها و به تبع آن ویژگی‌های رفتاری و کلامی منحصر به خودشان که یکی از آنها گویش و لهجه است، توقع دارند وقتی خودشان را روی پرده می‌بینند، همه رفتار و عملکرد بازیگر، مانند خودشان باشد. پس روی لهجه‌شان حساس هستند. فکر نکردید ممکن است از عهده نقشی که لهجه خاصی دارد، برنیایید؟

خیلی دوست دارم وارد کالبد افراد مختلف شوم. هرچه این کالبد راحت‌تر باشد، سخت‌تر می‌توان واردش شد. نقش این سرباز کلا نقش سختی بود.

خودتان آذری‌زبان هستید؟

خیر. ولی خیلی از آنها را خوب می‌شناسم. برایم ایده‌آل بود که نقش فردی ترک‌تبار را بازی کنم؛ چون ترک‌ها را دوست دارم.

معلم زبان داشتید؟

بله. ایشان در دیالوگ‌هایی که باید به زبان ترکی می‌گفتم مرا راهنمایی می‌کرد. البته در فیلم خیلی با لهجه صحبت نکردم، بیشتر روی آوا کار کردم؛ چون اگر می‌خواستم با لهجه صحبت کنم خیلی کلیشه‌ای می‌شد.

به همین دلیل سعی کردم بیشتر روی آواها کار کنم.

یکی از بهترین صحنه‌های بازی شما جایی بود که دختر به اصفهان فرار می‌کند. بعد به شما تلفن می‌کند و خبر می‌دهد رفته است. شما که در اتوبوس نشسته‌اید، می‌گویید: «از من فرار کردی یا با من فرار کردی؟». کارگردان چقدر در این پلان به شما کمک کرد؟

به‌هرحال کمک که هست، اما وقتی شما به سوی نقشی پرتاپ می‌شوید، کار، دست‌تان می‌آید. ممکن است هر بازیگری وارد کالبد نقشی شود، به طور غریزی واکنش‌های مربوط به آن نقش را از خود نشان بدهد. من حتی شب‌ها که کار تعطیل می‌شد و به محل اقامت‌مان می‌رفتم، سعی می‌کردم آن آواها را حفظ کنم.

منظورم این بود وزنی که به واژه‌ها دادید و روی برخی از حروف تأکید کردید، چیزی مثل شعر خواندن بود؟

این مدل که مثل شعر شده حتما در نظرم بوده که از ناخودآگاهم بیرون زده است.

درواقع دلبرانه با یارتان صحبت کردید؟

دلبرانه یک سرباز ترک‌زبان.

شما در فیلم به دلیل جنس نقش و طراحی لباس و گریم، فیزیک‌تان به هم ریخت. آیا با این مسئله مخالفت نکردید؟ اصلا مشکلی ندارید لباس‌هایی بپوشید که در تن‌تان زار بزند؟

اصلا. مهم این است که شبیه نقش بشوم.

یعنی تیپ و مدل لباس یا سبک موی سرتان را به گروه تحمیل نمی‌کنید؟

آن‌قدر موهای سرم را درفیلم‌ها زده‌اند که دیگر اختیار و اجازه موهایم دست خودم نیست!

یعنی نمی‌خواهید خودتان را وارد نقش کنید؟

اگر به درد فیلم بخورد، حتما این کار را انجام می‌دهم. گاهی شما باید کلا وارد کالبد کسی دیگر شوید، ولی گاهی هم باید یک‌سری از خصوصیات خودتان را در نقش یا خصوصیات نقش را در خودتان برجسته کنید.

پس نگاه شما به بازیگری از جنس هنر است نه مادلینگ؟

قطعا این‌طور است.

در مسیر بازیگری چه چیزی برای‌تان مهم‌تر است؟ می‌خواهید به کجا برسید؟

دوست دارم نقش‌ها و فیلم‌های خوب بازی کنم. من برای خودم مسیر دارم، اما انتهایش نقطه ندارد. مسیرم، بازی‌کردن نقش‌های خوب است.

فیلم «پایان خدمت» در کارنامه بازیگری‌تان چه جایگاهی دارد؟ به عبارت دقیق‌تر با بازی در این فیلم چه تجربه‌ای کسب کردید؟

خیلی تجربه خوبی بود. البته تجربه چیزهایی است که در پس ذهن من نشسته و نمی‌توانم در باره‌شان صحبت کنم، اما خیلی خوشحالم که در این فیلم بازی کردم.

حتی برای بازی در آن جایزه جشنواره فیلم فجر را هم دریافت کردید.

بله.

بازیگر نقش مقابل چقدر برایتان مهم است؟

خیلی تأثیرگذار است. همه کمک می‌کنند. خانم نقش مقابلم در این فیلم نقش سختی داشت که به نظر من از پسش برآمد.

اما به نظر می‌رسد چندان در مقابل نقش شما انعطاف ندارد. به عبارتی هم نقش شما و هم خودش را سیاه‌وسفید کرده. نظرتان چیست؟

نظرم این بود که فیلم در ابتدا طوری پیش برود که بیننده به من حس خوبی نداشته باشد و بعد نظرش عوض شود.

بازی طرف مقابل روی شما تأثیری نمی‌گذارد؟

قطعا تأثیر می‌گذارد، اما من تمام تلاش خودم را می‌کنم کارم را درست انجام دهم.

در همه‌جا بازیگران مقابل در شکل‌گیری بازی‌ها روی هم تأثیر می‌گذارند، وگرنه تصویر به نمایش رادیویی تبدیل می‌شود؛ بنابراین اگر بازیگر نقش مقابل شما خوب بازی کند، بازی شما هم بیشتر به چشم می‌آید. نظرتان چیست؟

دقیقا همین طور است، اما اصولا درباره بازیگر نقش مقابلم با کارگردان صحبت نمی‌کنم و تابع نظر کارگردان هستم.

خب اگر درنهایت نتوانید با طرف کنار بیایید چه‌کار می‌کنید؟

ممکن است کار را از دست بدهم، اما سعی می‌کنم اظهارنظر نکنم.

درباره همه کارگردان‌ها چنین رفتاری دارید؟ مثلا در فیلم «اژدها وارد می‌شود»، این اتفاق رخ داد که با کارگردان صحبت کنید که فلان کار انجام شود بهتر است؟

قطعا.

اما به نظر می‌رسد در «پایان خدمت» همه‌چیز حساب شده است و روی کار خودتان متمرکزید، اما در «اژدها وارد می‌شود» اتمسفر چیز دیگری است.

چون مدل بازیگری در این دو فیلم متفاوت‌اند. برای بازی در فیلم «اژدها وارد می‌شود»، بازیگر باید خیلی بیشتر از «پایان خدمت» در خدمت فیلم باشد. وقتی یک نفر فیلم «اژدها...» را می‌بیند باید کل فیلم برایش خوشایند باشد؛ چون فیلم تصویر است و بازیگرمحور نیست. اما بازیگران باید ایده‌آل مطلق باشند تا همه‌چیز به چشم بیاید. پس بازیگر باید با ایده سر صحنه بیاید و خوب بازی کند و تماشاگر بگوید عجب فیلمی بود. چقدر موسیقی و بازی و فیلم‌برداری و... خوبی داشت، اما در «پایان خدمت» می‌توان بازیگری را محور فیلم قرار داد.

نگاه شما به سینما دقیق است. چگونه این نگاه شکل گرفت؟

به هر کاری که می‌خواهم انجام بدهم، فکر می‌کنم. می‌توانستم در «اژدها وارد می‌شود» نقش ساواکی را گل‌درشت بازی کنم، اما دیگر به درد فیلم نمی‌خورد. در «اژدها وارد می‌شود»، سعی کردم حتی وقتی ساواکی عصبانی می‌شود، کلمات را با تناژ پایین بیان کنم؛ درحالی‌که می‌توانستم قاتی کنم و روی میز بکوبم و همه خوش‌شان بیاید، اما فایده نداشت؛ چون به درد فیلم نمی‌خورد.

در صحبت‌کردن با کارگردان به این نتیجه رسیدید؟

ایشان کار را به خودم سپرده بود، اما با هم صحبت می‌کردیم؛ مثلا در «پایان خدمت» این فضا وجود داشت که قاتی کنم و واکنش‌های عجیب بدهم. اما بازی در «اژدها وارد می‌شود»، بازی‌ای بود که باید همه بازیگران در یک خط بازی می‌کردند یا در فیلمی مثل«آفریقا» شما باید هر کاری که می‌توانید برای نقش انجام دهید. اما در «اژدها وارد می‌شود» باید اندازه بازی کنید. گاهی اندازه زیاد است، اما به درد این فیلم نمی‌خورد. می‌توانستم طوری بازی کنم که همه بگویند چقدر خوب بازی کرد، اما فیلم باید دیده شود. بازی من اگر دیده شود، کلیت فیلم را از خطی که داشت، بیرون می‌آورد. کسی نباید بعد از دیدن فیلم بگوید فلانی چقدر خوب بازی کرد، باید بگوید فیلم خوبی بود و هنرپیشه‌ها هم خوب بازی کردند. این دیالوگ درستی برای فیلم است. اگر جوری بازی کنم که چشم تماشاگر را بدزدم، از فیلم بیرون می‌آید و مرا دنبال خواهد کرد. تماشاگر باید فیلم را دنبال کند و در نبود من مدام با دیگران هم‌مسیر شود. گاهی در یکسری فیلم‌ها این بازی‌کردن به درد می‌خورد؛ چون تو هستی و تو فیلم را پیش می‌بری، اما در «اژدها وارد می‌شود» به خاطر فضای وهم‌آلود، تو باید با اتمسفر فیلم اغوا شوی و در «پایان خدمت» تماشاگر باید با حس تو پیش برود و در آخر بگوید «چه مردی بود».

مثلا به چارکی به جای اینکه بگویید «جناب چارکی» می‌گفتید «جناچارکی»؛ یعنی کلمه جناب را خُرد کردید. چرا؟

دقیقا. به نکته درستی اشاره کردید؛ مثلا به آقای حقیقی گفتم اجازه دهید بگویم «جناب چارکی» که ایشان موافقت کرد. اما در جای دیگری گفت بگو «آقای چارکی».

همکاری با دیگر بازیگران چگونه بود؟ مثلا نوع بازی همایون غنی‌زاده را می‌شناختید؟

ایشان در تئاتر سوررئال بازی کرده و فکر نمی‌کنم تا به حال رئال بازی کرده باشد. در اینکه کارگردان خوب و بااستعدادی است، شکی نیست. خیلی با هم خوب بودیم. تا قبل از فیلم‌برداری یکدیگر را نمی‌شناختیم. اما الان خیلی زیاد صمیمی هستیم. چون دو ماه در قشم هنگام فیلم‌برداری با هم زندگی کردیم و به نظرم از پس نقش به‌خوبی برآمد.

دنیای فیلم همه چیزش دروغین بود. با وجود اینکه ابتدای تیتراژ فیلم نوشته شده بود «براساس یک داستان واقعی». خب در مراحل بازی فکر نمی‌کردید ممکن است داستان لو برود؟

اصلا چنین فکری نمی‌کردم. چرا باید این‌طور فکر کنم؟ مثل این است که شما بگویید وقتی نقش دزد را بازی می‌کنید، فکر نمی‌کردید که تا الان دزد نیستید؟ به ما می‌گویند زیر زمین اژدهاست و دیگر تمام است.

صحنه‌ای که بچه را بغل می‌کنید جالب بود. انگار سال‌ها بچه‌داری کردید.

اتفاقا همین حرف را مانی حقیقی هنگام آن پلان به من زد و گفت بچه خیلی به تو می‌آید.

درباره طرفداران‌تان چه نظری دارید؟

دستشان را می‌بوسم.

تصور می‌کردید این‌قدر طرفدار داشته باشید؟

نه واقعا. فکر نمی‌کردم این همه طرفدار داشته باشم. در برابر ابراز احساسات طرفداران هم تشکر می‌کنم. همه اینها لطف مردم است.

ظاهرا جوری به بازیگری نگاه می‌کنید که خیلی به آن نمی‌چسبید؟

نمی‌دانم! این‌طور نیست که به چیزی نچسبم. اگر سر فیلمی باشم، تمام زندگی‌ام را روی آن می‌گذارم و امکان ندارد فیلم‌نامه دیگری بخوانم. باید کارم را تمام کنم تا بعد کار دیگری را شروع کنم. دست‌کم اینکه نمی‌توانم هم‌زمان دو کار را انجام بدهم. سال گذشته در تئاتر «کالیگولا» سر کار بودم و هیچ فیلم سینمایی بازی نکردم.

بخش مهم بازیگری در دنیای خارج از فیلم، شهرت و محبوبیت است. به نظرتان جنبه مواجه‌شدن با شهرت را دارید؟

امیدوارم اگر جنبه‌اش را ندارم، مشهور نشوم.

نظرتان درباره فیلم «اژدها وارد می‌شود» در جایگاه مخاطب و نه بازیگرش چیست؟

فیلم را از نظر فیلم‌برداری، طراحی صحنه، کارگردانی، بازیگری، موزیک، صداگذاری و... دوست دارم و خیلی خوشحال هستم در این فیلم بازی کردم.

«اژدها وارد می‌شود»، آن قدر برایتان مهم هست که شما را سخت‌گیرتر کرده باشد و در هر فیلمی نخواهید بازی کنید؟

با فیلم «اژدها وارد می‌شود» نمی‌شود این کار را کرد؛ چون تا به حال در تاریخ سینما چنین فیلمی ساخته نشده بود. با توجه به کانسپت، پروداکشن، لوکیشن و نوع فیلم، این تیپ فیلم در ایران ساخته نشده بود؛ چنین فیلمی ممکن است دیگر ساخته نشود و کسی جرئت نکند لوکیشن‌هایی این‌چنینی پیدا کند و فیلمی از این نوع بسازد. این خیلی ایده‌آل است. اگر این‌طور باشد دیگر نباید بازی کنم.

واکنش‌های تماشاگران فیلم در داخل و خارج از ایران چه تفاوتی داشت؟

واکنش‌هایشان خیلی تفاوت نداشت. خیلی خوشحالم که مردم این‌قدر استقبال می‌کنند؛ مثلا در جشنواره فیلم برلین مردم از فیلم خوششان آمده بود؛ چون از ایران توقع چنین فیلمی را نداشتند.

ادامه از صفحه ۱۱

وسمه بر ابروی کور کشیدن

جدال بین بنیامین و آدورنو را تسامحا می‌شود با تسلط بر ابزار و بیان هنری‌ای فیصله داد که مناسبات سرمایه را نمی‌پذیرد. درواقع، مفر و فرصتی انقلابی که، به‌هنگام ارائه، اثر هنری چیزی متکامل‌تر از پیش می‌شود و برای «دسترسی توده‌ها به آن» از قرارداد زیبایی‌شناسانه خود تخطی نمی‌کند. این همان تأکید مارکوزه به فرارفتن هنر از جبر اجتماعی خود و آفریدن فضایی است که تجربه هنری را دگرگون می‌کند (نیرویی که در شکل و ارائه خود بروز می‌کند تا، مثلا، به گفته مارکوزه نشان دهد انقلاب بیشتر در شعرهای تغزلی برشت رخ می‌دهد نه در نمایش‌های سیاسی او).

به‌این‌ترتیب، حکما سوءتفاهمی رخ داده است؛ سوءتفاهمی در انتخاب رسانه برای ورود آثار هنری که امکان نیافته آنها بخردانه به‌جای تبلیغ‌شدن دیده شوند، به‌جای مکان‌نمایی فضاسازی کنند و به‌جای وانمود نمایشی موفق از اجرای دوباره باشند. رسانه و جنس تماس در این طرح، حدود بینایی مخاطبان آثار هنری (توانایی دیدار آنان در لمحه‌لمحه‌ها) را به اندازه و مکان قاب‌های بیلبوردها تقلیل داده و با آثار بی‌سنخ شده است. سنخیت‌نداشتن میان رسانه و آثار هنری گریزی است به سنخیت‌نداشتن میان آثار هنری و دیدگاه مدیران شهری. زمینه ارجاعی پیام‌های تبلیغی برای مدیران شهری تفاوتی با آثار هنری ندارد، بنابراین، بدون مسئله‌ای مکان پیام‌های تبلیغی به عاریه گرفته می‌شود. به‌گمان مک لوهان، امروزه دسته‌بندی و توزیع و مصرف عقیده‌ها اهمیتی بیشتر از تولید آنها دارد. دیگر محتوای آثار هنری مهم نیست، بلکه شکل حضور آنها ادراک ما را از پیامشان آگاه می‌کند. تغییر در رسانه، تغییر در عادت‌های دیدن و اندیشیدن است. با شیوه نمایش است که آرای ما نیز درباره متن صادر می‌شود. میزان ادراک و محتوای مصرف را ابزار ارتباطی‌اش مشخص می‌کند که چه حجم از اطلاعات را با چه کیفیتی و چه جنسی و چه محتوایی و با چه دست‌کاری‌هایی به مخاطب منتقل می‌کند. نتیجه چنین فرایندی به گفته بودریار «ناتوانی ادراکِ معنا ناشی از کارکرد رسانه» است. رسانه بر پیام ظفر می‌یابد و درنتیجه، معنا دگرگون می‌شود. پس آنچه اتفاق افتاده، نمایش آثار هنری نیست. بودریار منکر ارتباط می‌شود، آنچه وجود دارد پندار ارتباط است. اینجاست که رسانه چون قادر به انتقال پیام نیست وانمود می‌کنند که واقعیتی را نشان می‌دهد. منطق وانمود دلالت، معنا و تعریف را مضمحل می‌کند.

در این‌باره، نقش توسعه شهری برای تعیین چنین جایگاهی مطرح می‌شود. سیاست توسعه شهری در نحوه ورود هنر به شهر تأثیر می‌گذارد و جایگاه هنر را در حد جایگاه کالا تقلیل می‌دهد، چراکه همواره فضای شهری با سازوکارهای توسعه آن هم‌خوان است. همچنان‌که شهر با هیمنه تبلیغاتی پُر (بخوانید خفه) و دارای کارکرد می‌شود، مجریان وسوسه می‌شوند تا برای متنعم‌شدن از آثار هنری به ریسمان بیلبوردهای تبلیغاتی چنگ بزنند. نزد مدیران شهری، ورود هنر به شهر تابع همان سازوکاری است که ورود کالا به شهر می‌تواند داشته باشد.

القصه، محتوای حاصل‌شده چیزی جز مجامله و وانمود نیست که درنتیجه معنادارنشدن مکان (فضا) پدید آمده است. شهر در ایجاد فضا الکن مانده و مدیران شهری عطای «جایگزینی» پدیده نوظهور در مکان‌های عقیم را به لقای «جانشینی» آن در فضاهای نخ‌نمای شهری بخشیده‌اند. معلوم نیست که عابران و رانندگان و مسافران وسمه را بر ابروی چنین شهرِ خداوندحُسنی نخواهند یا تار خواهند دید!

برداشت آخر

یادداشتی درباره فیلم «اژدها وارد می‌شود»

نقد خیزان، اژدهای خندان

علی فرهمند

در این چندسالی که به نقد فیلم مشغولم، بارها به نبود شناخت مدیوم سینما در بخش عظیمی از فیلم‌سازان، منتقدان و سینمادوستان اشاره کرده‌ام. نتیجه‌اش این شده است که فیلمی از همان نبود شناخت مدیوم سینما سوءاستفاده و با تصاویری شیک همه را شیفته خود می‌کند اما باید گفت: «اژدها» وارد می‌شود «سینما» نیست. تصاویر متحرکی است نامربوط و حاصل چندین‌وچند تقلید در فرم و محتوا. ابتدا درامی جنایی است که قاب‌هایش ترکیبی از کمپوزیسیون‌های «هفت» (فینچر) و «خاطرات قتل» (جون- هو) است. در اواسط داستان رخدادها فضای اثر را به سمت درام‌های معمایی کره‌جنوبی می‌برند و تصاویر یادآور آثار «پارک چان- ووک» است. برای مثال به نماهایی که از قهرمان داستان (بابک حفیظی) در قبرستان گرفته می‌شود دقت کنید و نماهای «سونگ کانگ-هو» در فیلم «تشنگی» را به خاطر بیاورید. پایان داستان هم گره‌گشایی سطحی و «هامون»وارش دردی از فیلم دوا نمی‌کند. فیلم ترکیبی از «وسترن اسیدی» و «درام جنایی» است که هیچ‌کدام نه با جهان فیلم‌سازش هم‌خوانی دارند و نه به محتوایی متناسب با فرم اثر می‌رسند و در این راستا نماهای مستندگونه مصاحبه با اشخاص نیز اثر را بیشتر به پرتگاه سوق می‌دهد. چرا؟

۱- فرم اثر پیش‌برنده حل معماست و معما در ابتدا قتل «مصطفی سمیعی» و سپس لرزش در قبرستان است؛ اما این فرم - فارغ از انواع تقلیدهایش- به کدام محتوا می‌رسد؟ به‌آب‌سپردنِ ویلیام بلیک‌وارِ «مردِ مُرده»ی داستان که قربانی اژدهای اجتماع خود می‌شود؟ چگونه از چنین فرمی به این محتوا می‌توان رسید؟ از یک فرمِ داستان‌گو و قهرمان‌پرور به محتوای «تسلیم ضدقهرمان (قهرمانِ سابق)» رسیدن، خلاقیت است؟ درثانی این محتوا کمی خطرناک نیست؟ یعنی حتی «بابک حفیظی» هم نمی‌تواند دست‌به‌گریبانِ اژدها شود؟ فیلم «اژدها...» بیانگرِ انفعالِ ملت نیست؟ آیا چنین فیلمی به لزوم جایگاه اژدها اشاره نمی‌کند؟ این تفکر خطرناک است و البته دروغین.

۲- «روبرت مک‌کی» معتقد است اگر الزامی برای وجود رخداد، صحنه و شخصیت نیست باید حذف شود. این جمله «مک‌کی» که البته به‌نوعی از زمان «ارسطو» مورد بحث بوده است، به‌عنوان یک اصل و قرارداد در درام به کار می‌رود و ناگفته نماند که اگر «اژدها...» درامی مدرن بود این اصل متوجهش نبود اما فیلم «اژدها...» در عینِ داستان‌گویی ادای درام مدرن را نیز درمی‌آورد و در تلفیق این دو ناتوان است پس با تکیه بر این اصل، نقشِ صدابردار (کیوان حداد) در فیلم چیست؟ او «صدا» را می‌فهمد و انسانی عاطفی است و حتی در بیابان سودای باران دارد و در انتها نیز سرپرست «والیه» می‌شود. حالا اگر این شخصیت را از داستان حذف کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ کسی نیست که دیگر با لباس‌های گلدوزی‌شده و عینکی با شیشه‌های قرمز و سبز در بطن یک داستان جنایی- معمایی بذله‌گویی کند و با بادکنک هم برای «والیه» پستانک بسازد. البته اگر «کیوان حداد» در فیلم حضور نداشت فیلم به قول خود فیلم‌ساز «لنگ در هوا» باقی می‌ماند. پس آیا چنین پایانی سطحی نیست که یک شخصیت فقط به‌خاطر پایان فیلم در

فیلم حضور داشته باشد؟ نمود بیرونی عشقِ «کیوان حداد» در قبرستان چیست؟ و اینکه جدایی او از معشوقش چه کارکردی در فیلم دارد؟ مگر فیلم درباره وجود اژدها نبود؟ حالا همین روند را برای شخصیتِ «بهنام» به کار ببرید. نقش او چیست؟ کارگذاشتن لامپ و سنجشِ میزان زلزله؟ این سنجش به چه دردی می‌خورد و چه راهی را برای «بابک حفیظی» باز می‌کند؟ اگر توانایی جزئی «بهنام» و «کیوان» به قهرمان داستان تزریق می‌شد بهتر نبود تا اینکه شخصیت‌هایی اضافی همراه با رفتارهای ابزردگونه‌شان به تصویر کشیده شوند؟ البته در آن صورت کار فیلم‌ساز سخت می‌شد و مجبور بود با یک شخصیت به حل معما بپردازد و سعی کند تا فیلم از ریتم خود نیفتد. متأسفانه باید گفت که مصاحبه‌های مستندگونه فیلم هم قابل‌حذف هستند و صرفا برای کش‌آمدن فیلم به کار رفته‌اند وگرنه به‌طور خطی هم قهرمان داستان می‌توانست به حل معماها بپردازد و قربانی تفکر فیلم‌ساز شود. در این صورت البته فیلم به تعلیقی در راستای داستان تک‌خطی نیاز داشت و لحن فیلم را نیز باید کنترل می‌کرد و صد البته که کار دشواری هم بود. بااین‌حساب بسیاری از آنچه در طول حدود دوساعت از فیلم رؤیت شد، اضافی و نامتناسب با داستان است؛ از شخصیت‌ها تا نکات ریزی مانند گروه دروغین «هزاوه». می‌بینید که با حذف رخدادها، دو شخصیتِ فرعی و بسیاری از تصاویر هیچ اشکالی در روند داستان به وجود نمی‌آید و فقط فیلم از یک فیلم دوساعته به یک فیلم کوتاه تبدیل خواهد شد و اضافات فیلم صرفا برای ایجاد ابهام (به‌جای تعلیق) به کار گرفته می‌شود زیرا فیلم‌ساز در ایجاد تعلیقِ متناسب با فرم ناتوان است.

۳. فیلم «اژدها...» همه را سر کار گذاشته است؛ از سیاسیون تا سینماگران. اژدهایی در فیلم حضور دارد که هیچ‌گاه دیده نمی‌شود. در این میان اما چه چیزهایی دیده می‌شود؟ باورهای مذهبی و سنتی (اعتقاد به جن و مراسم‌های قربانی‌کردن)، تعصبات (قتل «حلیمه» به دست «الماس»)، سپری‌کردن قهرمان در هپروت (استعمال موادمخدر برای پیشروی در معما) و بی‌خیالی جامعه (بادکنک به هوافرستادن در قبرستان). تمام این تمهیدات اگر با فرم متناسب بود و به «سینما» تبدیل شده بود، قابل‌بحث بود و حداقل می‌توانستیم تفکر فیلم‌ساز را مورد نقد قرار دهیم اما با این تصاویر متحرکِ هذیان‌وار، بحثی باقی نمی‌ماند کمااینکه تفکر فیلم‌ساز هم بسیار خطرناک است؛ زیرا حضور «اژدها» به آگاهی جامعه نیازمند است و نه تمسخر. صحنه «کافه» در فیلم «خشت و آینه» که در فیلم «اژدها...» هم به‌نوعی دوباره پخش می‌شود حاکی از همین شیوه تمسخرآمیزی است که فیلم‌ساز در سر داشته است اما با این تفاوت مهم که خالق «خشت و آینه» از معدود روشنفکران ایرانی به حساب می‌آمده که «عدم مسئولیت‌پذیری» را در جامعه وقتِ خود مورد نقد قرار می‌دهد و تفکرش را با بهترین حالت به سینما تبدیل می‌کند اما فیلم‌ساز «اژدها...» به‌جای تأثیر از آن فیلم به تمسخر جامعه می‌پردازد و ظاهرا از تمام فیلم «خشت و آینه» تنها صحنه «کافه»اش را به یاد داشته است.